

جنگ‌های خونین تبریز

کنون يك داستان پر شور و دردناکی میرسیم : جنگ‌های دلیرانه مجاهدان تبریز با روسیان و رفتار خونخوارانه روسیان با بیگناهان در آن زمان، روسیان تا توانسته‌اند پرده بروی این داستان کشیده نگزاردند چگونگی بیرون افتد و دولت ایران که خواسته آن را در اروپا منتشر سازد همدستی پاره کارکنان انگلیس با روسیان جلو آن را گرفته . سپس نیز جز از پرفسور براون که دفتری در این باره نوشته و چاپ نموده کسی از این داستان سخنی نراند . شاید بیشتر ایرانیان از پیش آمد بدانسان که رو داده آگاهی ندارند . اینست در اینجا آنرا هرچه باز تر خواهیم نگاشت و ما در این باره گذشته از آگاهی‌های خودمان از کسانی که در آن جنگ پادرمیان داشتند پرسشها نموده و بنوشته های دولتی نیز دسترس داشته‌ایم .

چنانکه گفتیم روسیان با مادگی میکوشیدند و شب پنجشنبه بیست و نهم آذر (۲۹ ذیحجه ۱۳۲۹) بهنگامی که تبریزیان در خانهای خود آسوده بودند ناگهان بکار برخاستند و دوتن را بیگناه کشتند و پیش از آنکه آفتاب بدمد جاهایی را در شهر فراگرفتند . چگونگی این بود که پاسی از شب رفته چند تن سالدات بعنوان اینکه می‌خواهند سیم تلفون را میانه باغ شمال و قونسلخانه درست کنند بجلو در شهر بانی آمدند و خواستند بالای بام شهر بانی روند . حسین نام‌پاسبان که جوان دلیری بود بایشان راه نداده پاسخ داد باید با تلفون از رئیس شهر بانی دستور خواهم . سالدات‌ها نایستاده باز گشتند و پس از اندکی همراه يك افسر و چند تن سالدات دیگر دوباره آمدند . افسر پرسید کدام پاسبان از شما جلو گیری کرد ؟ آنان چون حسین را نشان دادند

افسر در زمان با تپانچه او را از پا در آورد. نیز یکتن کارد را کشت. دیگران چون نخواستند دست باز کنند گریخته جان بدر بردند. روسیان نیز باز گشتند. ولی پیش از دمیدن روشنایی بکار برخاسته تا کمان بر سر شهر بانی و عمارت عالی قاپو و دیگر اداره ها که در آن نزدیکی بود آمده همه را فرا گرفتند و در هر کدام یکدسته سالدات و قزاق جا دادند و در آن تاریکی هر که را دیدند کشتند. نیز دسته انبوهی از ایشان پیرامون ارك را گرفتند. سپس چون روشنی دمید بعنوان اینکه شهر را بدست گیرند و از مجاهدان تفنگ و فشنگ باز گیرند دسته دسته سالدات و قزاق را بکوچه ها و بازارها فرستادند. امیر حشمت که این زمان کارهای شهر بانی و اداره لشکر با او بود و در کوچه صدر می نشست گردخانه او را گرفتند.

شبانه نایب الایاله و امیر حشمت و دیگران از چگونگی آگاه شدند ولی کاری نتوانستند و چون روز شد و مردم نا آگاه از خانه ها بیرون آمده در کوچه ها بآمدوشد پرداختند سالدات و قزاق که سر کوچه ها را گرفته بودند هر که را میدیدند دست بجیب و بغل او برده پول و ساعت او را درمی آوردند. بسیاری را سخت میگردند، بسیاری را کتک میزدند، اگر یکی بچشمشان بیمناک می آمد و یا گمان داشتن تپانچه بوی می بردند نزدیک تر سیده با گلوله میزدند، اندکی نگذشت که تیراندازی نیز آغاز شد از پشت بام کاروانسراها و دیگر جاها که بودند بگلوله ریزی پرداختند، نیز از باغ شمال توپها با آتشفشانی برخاست و شهر پر از خروش گردید. مجاهدان با آنکه تا کمانگیر شده بودند خود را نباختند. از نیمه شب باتلفون به کلا تریها آگاهی داده شده همگی آنها آماده می ایستادند. ولی دست به جنگ باز نمیگردند. در اینمیان ضیاء الدوله در خاله خود در چهار منار نشسته و شادروان ثقة الاسلام و بیشتر نمایندگان انجمن نیز با آنها در آمده بودند و در پیرامون پیش آمد گفتگو میکردند. ضیاء الدوله دستور داد کار گزار نامه ای بقونسول روس نوشته خواش کند روسیان تیراندازی را رها کرده بجای های خود باز کردند تا در پیرامون پیش آمد جستجو و گفتگو شود. نامه هایی نیز بقونسولگریهای دیگر نوشتند. نیز خود کار گزار همراه ناظم الملك نامی بقونسولگری رفت. ولی از هیچیک از اینها نتیجه بدست نیامد. قونسول پاسخ داد: باید نایب الایاله

تفنگ های مجاهدان را از دست ایشان بگیرد تا من از رییس سپاه روس خواهش کنم تیر اندازی را رها کنند. در این میان پیاپی از کلاتری هاتلفون کرده دستور میخواستند. امیر حشمت در خانه خود میان شلیک مانده با تلفون چاره میخواست. ضیاء الدوله و نمایندگان و تفقه الاسلام چون اندیشه روسیان را بدست آوردند و راه دیگری ندیدند پاسخ دادند: برای نگهداری خود جنگ کنید. امیر حشمت ایستادگی کرده نوشته خواست. اینان دروغ نگفته نوشته ای نیز نوشتند و همگی آنرا مهر کردند و چون اینکار انجام گرفت و بامیر حشمت و دیگران آگاهی داده شد بیکبار مجاهدان بجنگ برخاستند و از چندین سو زد و خورد سختی آغاز کردند. روسیان که در آن دو سه ساعت بر مردم بیدست و پا چیرگی مینمودند و از مجاهدان سستی دیده خود را فیروز می پنداشتند بیکبار خود را میان آتش یافتند. امیر حشمت با کسان خود از خانه بیرون آمده در کوچه ها آتش جنگ را فروزان ساختند. مشهدی محمد علیخان از سمت بازار و اسد آقا خان از لیلوا پیشرفت برداختند. هر دسته از هر کجا که بودند بروسیان ناختمند. از مارالان حاج حسینیخان با باغ شمال زد و خورد سختی میکرد. از ارک دو توپ بغرش آمده پاسخ گلوله های روسیان را میداد.

هر کس میخواست غیرت و مردانگی را تماشا کند می بایست در این روز بتبریز آید. سراسر شهر شوریده و مجاهدان می کشتند و کشته میشدند و گام بگام پیش می رفتند. بگفته یکی از مجاهدان جنگ نبود کشتار بود. روسیان اگر یکی میکشند ده تن و بیست تن کشته میشدند. سختی رزم در چند جا بود: اسد آقا خان که از لیلوا پیش می آمد در مهاد مهین با سنگر خانه و دنسکی که قزاقان با يك شصت تیر در آنجا بودند دچار آمد. از دو سو کوشش سختی می رفت. قزاقان با آنکه جای استواری داشتند در برابر فشار دلیرانه مجاهدان تاب نیاوردند. يك سر کرده با چند تن از قزاق بخاک افتادند و چند تن زخم سختی برداشتند. دیگران ایستادگی نتوانسته سنگر را رها کردند و خود را بقونسولخانه کشیدند. مجاهدان شصت تیر را با چند اسب قزاق و پاره ابزار دیگر بدست آوردند. و چون بیش از این نمیخواستند که راه بسوی ارک باز کنند بقونسولگری نپرداخته براه خود پیشرفت دادند. این یکی از جاهایی بود

که جنگ پس سخت و خونینی میرفت. دیگری در پیرامون ارک که روسیان کوچدها را گرفته بودند و مجاهدان کام بگام جنگ کنان آنان را پس میراندند و پیاپی از دوسو کشته میشدند. در اینجا یکدسته از سادات خود را بخانه یکمرد سلمانی انداخته آنجا را سنگر گرفتند که هر که میخواست نزدیک شود آماج تیرش میساختند. مجاهدان خواستند راه باز کنند تا آنان بگریزند. در اینمیان حاج بابا خان اردبیلی با دسته خود رسیده جنگ با آنان را بگردن گرفت و کسان او را بجلو گزارده در اندک زمانی روسیان را همه از پا انداختند. این همان خانه است که سپس روسیان ویران ساختند و بیچاره سلمانی را با شاکردش بدار آویختند.

بدینسان رزم پیش میرفت تا مجاهدان پیرامون ارک را از دشمن پرداختند و امیر حشمت از آنسوی تا عالی قاپو رسید. در اینجا نیز یکرشته جنگ و کشتار پیش رفت تا روسیان را از عالی قاپو و بانک روس و آن پیرامونها بیرون راندند. یکدسته از قزاقان ایرانی که روسیان با خود آورده بودند غیرتمندانه در اینجا بمجاهدان پیوستند و کسانی از ایشان در گرفتن عالی قاپو کشته شدند. نیز شهباز نامی از دلیران مجاهدان در اینجا کشته گردید.

یکدسته از روسیان در اداره شهربانی ایستادگی مینمودند. مجاهدان بسراغ ایشان رفتند و از پشت بام و از اینسو و آنسو گرد ایشان را فرا گرفتند. روسیان کریز گاه نداشتند. مجاهدان خواستند ایشان را نکشند. رجب سرابی که در مردانگی های آنروز یکی از پیشگامان و دلیرهای فراوان کرده بود چون زبان روسی میدانست از سنگر بیرون آمده با روسیان بسخن پرداخت و بایشان پیشنهاد نمود خود را بسپارند و ایمنی داد که او از سر کسی از ایشان کم نخواهد شد در اینمیان که این سخنها را میگفت یکی از روسیان با تیر از دهانش زد و مرد غیرتمند افتاده و در همانجا جان داد. مجاهدان چون او را دیدند دیگر نایستاده بجنگ پرداختند و در اندک زمانی یکایک روسیان را از پا انداختند. این گفته امیر حشمت است که پنجاه کس بیش بودند و کسی زنده نماند. از کسانی که در این جنگ پیشگام بودند و دلیری بسیار نمودند

ساجانعلی و ابش و یوسف از مجاهدان بنام بودند ، هم گویا در این جنگ بود که نایب محمود (برادر نایب محمد آقا) کشته گردید .

پس از این فیروزی امیر حشمت تلفن کرد و چگونگی را بضیاء الدوله آگهی داد . پس از گرفتن عالی قاپو و شهر بانی دست و بال مجاهدان بازترشد . آقای بلوری نیز با دسته‌ای از نو بر با آنجا آمد ، ولی جنگ همچنان پیش میرفت .

این هنگام بایستی با کاروانسرای محمداف پردازند . کسانی که تبریز را دیده‌اند میدانند عالی قاپو در کانون شهر نهاده و اداره شهر بانی که گفتیم (جاییکه کنون دیرستان شده) پیوسته بآن و کاروانسرای محمد اف نیز چندان دور نیست . روسیان اینجاها را استوار دیده و سنگر گرفته بودند که کانون شهر را در دست داشته باشند و از اینجا تا باغ شمال راهانیز در دست ایشان بود . نزدیک پایان روز بود که مجاهدان با کاروانسرا بجنگ پرداختند و از چند سو بشلیک برخاستند . مشهدی محمد عم و اغلی نیز با دسته‌ای از سوی سرخاب پیش آمد . چنانکه گفتیم این دسته سالدات که از اردبیل آمده و در این کاروانسرا جا داشتند جنگجویان دلیر و در بلندی و تساوری نیز از دیگر سپاهیان روس جدا بودند و چون جنگ آغاز شد بسیار دلیرانه جنگ مینمودند و پدای کلوله می باریدند ، ولی مجاهدان چنان بر آشفته بودند که پروای جان کنند . همینکه اندک جنگی پیش رفت بیکبار چنان تاخت بردند که روسیان دست از پان شناخته سراسیمه سنگرها را رها کرده بسوی باغ شمال گریختند . انبوهی از ایشان کشته شده و در کاروانسرا افتاده بودند .

در این هنگام روز پایان میرسید و خواه ناخواه جنگ فرو نشست . بدینسان یک روز پرشوری بتبریز گذشت . در این جنگها بیشتر مجاهدان چه آنانکه نام بردیم و چه دیگران ، پا در میان داشتند (جز از فداییان ارمنی که از دو روز پیش از شهر بیرون رفته در دبه مجومبار بودند) ولی شاید هزار تن بیشتر جنگ نمیکردند و بدیگران نیاز نمی افتاد .

از کسانی که باید در اینجا نام بریم کربلای حسین آقا فشنگچی است زیرا در آغاز روز جنگ نخست را با روسیان او کرد . یکدسته سالدات از یل اچی بر میگشته‌اند



۱۹- این پیکره در سال ۱۳۲۵ (۱۲۸۶) برداشته شده

شادروان علی مسیو با گروهی از پیشروان آزادی در سال ۱۲۷۶

رده یکم : از راست بجبب - آقا میرقاسم لیلوایی - آقا کریم اسکندانی - حسن علی مسیو - ضرفام (داسته
 یست او برای چه بوده) - قدیر - آخری را نمیشناسم - رده دوم : چهارمی آقامیرعلی اکبر سراج ویس از آن حاج
 محمد عمود (میراب) و مشهدی محمد صادق است - رده سوم : سومی مشهدی محمد علیخان و پنجمی کربلایی حسین
 خان باقباست

در میدان کاهفروشان باو و کساش برخوردارند. کربلای حسین آقا در برابر ایشان بجنگ برخاست و با یک شلیک چند تن از روسیان و چند تن از مجاهدان کشته شدند. از روسیان کسانی که ماندند کربخته جان بدر بردند. این زمان هنوز از جاهای دیگر مجاهدان جنگ نمی کردند.

امروز توده انبوه نیز غیرت و مردانگی بسیار مینمودند و از آغاز روز در هر کجا پشت مجاهدان افتاده آواز با آواز ایشان می انداختند.

مشهدی محمدعلیخان میگوید: یکی از تفنگچیان ما کفش درستی نداشت. یکی از مردم کفشهای تازه خود را از پادر آورده با خواهش بسیار باو داد و خویشتن در آن سرما پای برهنه ماند. میگوید: روسیان که بخانه سلمانی پناهنده شده بودند آقا نامی را از مجاهدان دلیر از پا انداختند. من تفنگ او را برداشته بمجاهدی که تفنگ همراه نداشت دادم. در اینمیان برادر آقا که مرد کارگری بود گریه کنان نزد من آمده و کله سختی کرد که چرا تفنگ را باو ندادم تا خون برادرش را گیرد. میگوید: من تفنگ دیگری پیدا کرده و بدستش دادم و او دلسوزانه بجنگ پرداخت و چنانکه آرزویش بود خون برادرش را گرفت.

میگوید: برادر من جواد چنان خود را بروی سالدانی انداخت که با هم کلایز شدند و ما ناگزیر شدیم سالدات را از پهلویش زده از پا اندازیم تا او را رها سازیم. آقای بلوری میگوید: در آغاز روز مجاهدان نوبر در خانه ما گرد آمدند و دکتر زین العابدین خان (۵۵) نیز بآنجا آمد و چون در آنسوی جنگ میرفت زخمیان را که می آوردند دکتر زخمهای ایشان را می بست و در یک اطاقی روی رخت خواب میخوابانید. مردم همگی برادر وار دلسوزی مینمودند. میگوید پس از نیمروز که آکهی آوردند امیر حشمت عالی قاپورفته و ما نیز خواستیم با حاج احمد نقاش و دیگران بآنجا رویم مادرم خودش تفنگ را بدست من داد و بنام اینکه بجنگ دشمن دین و کشور میروم با خرسندی و خوشنودی راه انداخت.

(*) دکتر ابراهیم که یکی از پیشروان و سردستان آزادی بشمارودر انجمن نیز نمایندگی داشت. کتون در تبریز زده می میکند و مرد برگزیده یکتنامی است.

شب آدینه شهر آرام بود و تنها گاهی آواز تفنگ شنیده میشد. امروز ضیاءالدوله تلگراف پایین را بوزارت داخله فرستاد: (۵).

«شب ۲۹ سالدات روس با سیم کشیدن عزیمت رفتن به پشت بام عمارت نظمییه میآیند. ما مورین ممانعت مینمایند سالدات غفلتاً يك نظمییه و يك گارد رامیز نند صبح زود بعد از يك شلیک اطراف نظمییه را میگیرند الان که قریب ظهر و پنجشنبه است بنقاط مختلف حتی ارك سالدات حمله و محاصره نموده اند از طرفین کشته شده تفنگ ها را از مردم میگیرند همه کس را لغت میکنند بازار بسته شهر آشوب کاغذهای رسمی بقونسولها نوشته شده هر چه ممکن بود جلو گیری شد روسها دست برنمیدارند میخواستند شهر را تصاحب کنند تکلیف را فوری معین نماید ضیاءالدوله».

کار گزار گزارش را بوزارت خارجه چنین آگاهی داد:

«امروز پنجشنبه از اول صبح جمعی از قوه نظامی روس آمده اداره نظمییه را ضبط و با نظمییه طرف شده جمعی سالدات هم دور ارك رفته تا کون که یکساعت بغروب میماند از چند نقطه مشغول انداختن توپ و تفنگ هستند وعده تلفات معلوم نیست. بنده برای رفع غایله و استعلام از علت این اقدام باتفاق آقای ناظم الملك بجنرال قونسولگری رفته اینطور قونسول تقریر نمود که شب پنجشنبه بیست و هشتم (۱۳۰۳) سالدات برای برداشتن سیم تلفون باغ شمال بنزدیکی اداره نظمییه رفته از طرف نظمییه بآنها ممانعتی شده بوده نفر را مأمور بستن سیم تلگراف (۴) کرده اند نظمییه بیکی از سالداتها حمله نموده آنها هم دو نفر نظمییه را کشته اند صبح زود که سالدات برای کشت طرف بازار آمده اند باز نظمییه بسالدات حمله کرده و با آنها طرف شده اند بنده بعلاوه اینکه بموجب مراسله رسمی از جنرال قونسول منع سالداتها را از تیراندازی و مراجعت دادن آنها را بمحل های خودشان خواسته بود و در ضمن مذاکرات شفاهی هم این تکلیف را نمود که غایله ساکت شود بعد رسیدگی بعمل آید جواب دادند لازم است ایالت امر بتزاع

(۶) تلگرافهایی که ضیاءالدوله بوزارت داخله فرستاده دو بوسه بسیاری از آنها بوزارت خارجه آمده و ما آنها را بانلگرافهای کار گزار و باره آگاهیهای رسمی دیگری از وزارت خارجه گرفته ایم. اگر چه از این تلگرافها آگاهی بیشتری بدست نمی آید و سپس خواهیم دید که دولت ایران در آن زمان داستان درست این پیش آمد را بدست یابورده است یا اینکه چون گواه استواری گفته های ماست آنها را در اینجا میآوریم.

(۷) بیست و نهم درست است. چون اروپاییان نایم شب از روز پیش به شماردانبست چنان شمرده.

اسلحه نمایند و منجم برییس اردو میگوید ترک تیراندازی مینمایند بعد از مراجعت بانایب الایاله و اعضای انجمن در خصوص اظهارات قونسل مذاکراتی نموده با تصویب ایشان در جواب نوشت که در موقع محصور بودن شهر نزع اسلحه از قشون و مستحفظین بلد از حیز امکان خارج است و بعد از اینکه سالداتها ترک تیراندازی و مراجعت بمحل های خود کردند و غایله وقع شد غیر از قشون و مستحفظین شهر در دست هر کسی اسلحه باشد و غایله آنها از طرف ایالت نزع خواهد شد هنوز جواب مراسله نرسیده و معلوم نیست عاقبت این دعوی بکجا خواهد انجامید ۲۹ ذی حجه خلیل.

فردا آدینه سی ام آذر (سی ام ذی حجه ۱۳۲۹) هنوز آفتاب در نیامده جنگ آغاز گردید. توبها از باغ شمال و از ارك غربیدن گرفته تفنگها بشرشر برخاست. امروز جنگ در پیرامون باغ شمال می رفت. این باغ که از سه سو بشهر پیوسته از هر سو با آن زد و خورد میشد. روسیان که دبروز در شهر پراکنده شده امید میداشتند باندک زمان سراسر آنرا در دست خواهند داشت امروز در باغ شمال بنگهداری خود میکوشیدند و جزاز یکدسته از ایشان که در قونسلگری جا داشتند و مجاهدان بایشان نمیرداختند همه در باغ میبودند. امروز سختی جنگ در سوی مارالان بود. روسیان در این کوی در خانهها کشتار و تاراج دریغ نمیگفتند و بهر خاندای در میآمدند زن و مرد و بزرگ و کوچک زنده نمیگزاردند و بسیاری را در تنور انداخته و نفت ریخته آتش میزدند. حاج حسینخان بخونخواهی برخاسته رزم بس سختی میکرد و از روسیان بسیار میکشت در دیگر جا جنگ باین سختی نبود.

امروز یکدسته از قرباغیان که بسته روس بودند بایالت آمده خواستار شدند تفنگ و فشنگ بایشان داده شود تا بنام مسلمانی همراه ایرانیان با روس جنگ کنند. نیز کسانی از بدخواهان مشروطه از دوچیان و دیگران کینه را کنار نهاده خواستار همگامی بامجاهدان گردیدند. ولی چون نیازی بیاری ایشان دیده نمیشد سردستان سیاس گزارده آنان را باز گردانیدند.

هر کس میدانست دولت روس چندین صدهزار سپاه دارد و این جنگ با او بجایی نخواهد رسید و هر کس آینده بیمناکی را با چشم میدید با اینهمه جوشش خون و

غیرت مردم را آسوده نمیگذاشت. در این چهار روز حالت های شگفتی از مردم دیده میشد که باید در تاریخ یادگار ماند.

جوان هفده ساله بیخانمانی را میگویند که شب ها در بازارچه نوبر میخوابیده است در شب دوم یا سوم جنگ دوتن سالدانی از بازارچه میگذشته اند جوانک خود را در پاچال ناوایی پنهان میکند و جز يك كارد بزرگی با خود نداشته است. چون سالداتها از نزدیک میگذرند جوانک بیرون پریده و از پشت سربکی را گرفته با کارد زخمهای پیاپی میزند و تفنگ او را از دستش میگیرد. آندیکری سراسیمه گریخته خود را بیرون می اندازد و جوانک تفنگ و فشنگ شکار خود را برداشته بمجاهدان میپوشاند.

هم از چیزهای نوشتنی است که يك روس که گویا افسر نیز بوده چون بدسته سوسیال دیموکرات روس پیوستگی داشته باین زور گویهای همشهریان خود تاب نیاورده و جایگاه خود را گزارده بمجاهدان پیوست. از اینسوی بابایوف نامی از ایرانیان که در قونسولگری کار میکرد در این چهار روز جنگ در خانه خود در ارمنستان بالاخانه ای را سنگر گرفته پیاپی کلوله می ریخت و چندین تن از مردم بیدست و پا با تیرهای اوبخاک افتاد.

امروز روسیان بازارچه های نوبر و مقصودیه و خیابان را که در دسترس داشتند تاراج کردند. این نیز نوشتنی است که در این چند روز روسیان بهر کجا دست میدافتند بغما میکردند ولی مجاهدان بانک روس و بانک شاهنشاهی و دیگر تجارتخانه های بستگان روس و انگلیس را که در دست داشتند سخت نگهداری نمودند و با آن فشار بی پولی و با همه دشمنی که با روس در میان بود دست بسوی دارایی ایشان دراز نکردند. امیر حشمت بارها سفارش میکرد که بانک روس را سخت نگهداری کنند. در آن چند روز با همه خشمی که ایرانیان را بود. یکی از آزادیخواهان را میگویند از بس خشمناک بود چون سالدانی را بکشت یکمشت از خون او را خورد. با این کینه توزی اندک گزند یازیانی بيك اروپایی یا مسیحی نرسید و این چیز است که قونسول انگلیس با همه دشمنیها که با ایرانیان مینموده از گواهی بآن باز نایستاده.

امروز از تهران تلگراف رسید مردم جنگ نکنند. کویادستوری نیز از سفارت

روس بقونسول رسید . شب شنبه قونسول نشستی از قونسول های انگلیس و فرانسه و پاره ایرانیان برپا نموده گفتگویها کردن جنگ را بمیان آورد . کویا بنیاء الدوله وثقه الاسلام نیز در آن نشست بودند و از دوسو بر آن نهادند از فردا جنگ نکنند . ولی چون راه میانه قونسولخانه و باغ شمال بسته و تلفون نیز پاره شده بود قونسول نتوانست پیام بلسکر گاه فرستد و نتیجه ای بدست نیامد . شب باز آرامش بود و جز آواز تفنگ کاهگاهی آوازی شنیده نمی شد .

روز شنبه یکم دیماه (یکم محرم ۱۳۳۰) همچنان از آغاز روز جنگ در گرفت . توپها از باغ شمال و از ارك بغرش آمدند . گلوله های روسها بارك کمتر میرسید و آنچه میرسید زیان کمتر می رسانید (*). ولی خانه های میانه ارك و باغ همه در زیر آتش بودند . بسیاری از مردم در آن سرمای زمستان خانه های خود را رها کرده بجای های دیگر می گریختند . در چنین گیر و دار از بسته بودن دکانها نان نیز در شهر کمیاب و مردم از این باره نیز درسختی بودند .

امروز مجاهدان بیباغ شمال نزدیکتر بودند و فشار بیشتر می آوردند . امروز نیز سختی جنگ در مارالان بود . از ایروان یکدسته سپاه با توپخانه بیاری می شتافتند . ولی روسیان نابودی را بخود نزدیکتر از آن سپاه میدیدند . مجاهدان با یک تاختن توانستندی باغ شمال را از میان بردارند و همه را نابود سازند . این بود از پسین امروز براه دیگری در آمدند و آن اینکه بیگناهان را کشتار کنند و چشم مجاهدان را ترسانند . روزهای گذشته گاهی این کار را در سوی مارالان میکردند . امروز بیکبار آن را هر چه سخت گردانیدند و دیوارها را شکافته از خانه بخانه در آمده در بسیاری از آنها هر که را یافتند از زن و مرد و بزرگ و کوچک نابود ساختند . در آن کوی بیشتر خانه ها تنور دارد . روسیان دو تن دو تن با سیم بهم بسته و بنزین پاشیده در تنورها آتش می زدند .

باین درندگی از سه ساعت بغروب برخاستند و در همان هنگام قزاق و سالدات در ارمنستان هر که را میدیدند از دور با تیر میزدند . نیز دسته ای از آنان از باغ شمال

ناگهان بخانه ختایان ریختند و دست بکشتار و تاراج باز کردند. اینان خانواده بازرگانی بزرگی هستند و دارای فراوانی دارند و در کوچه صدر (نزدیک بیاباغ شمال) چندین خانه پهلوئی هم از ایشانست. روسیان که از دو سال و نیم در باغ لشکر گاه داشتند و روزانه آمد و شد میکردند این خاندان و خانه های آنان را نیک می شناختند و چون میخواستند با کشتار و یغما چشم مردم را بترسانند و مجاهدان را بترسانند بیک خاندان بنامی پرداختند. سه ساعت بغروب ناگهان دسته ای سالدات به پشت بام آمده از آنجا از دیوار خود را بخانه حاج علی آقا (برادر بزرگ ختایان) رسانیدند. مردم خانه بهم برآمده سراسیمه باینسو و آن سو دویدند. کسانی از آنان خود را به حیاط دیگری رسانیدند. کسانی این نتوانستند بیک زیرزمینی پناهنده شدند. همگی گمان تاراج می بردند و بیم کشتار بخود راه نمی دادند. ولی روسیان همینکه بجلوزیر زمینی رسیدند بیکبار شلیک کردند و هفت تن از ایشان را که شادروان حاج علی وزن او (با یک بچه که آستن بود) و محسن آقا پسرشان و سه تن نوکر و یک پسر نوکر باشند بیکدم از پا انداختند سپس بزیر زمینی در آمده دیگران را که ده تن بودند و برخی از آنان زخم داشتند دستگیر کردند و در برابر چشم آنان بتاراج خانه پرداختند و هر اطافی را که یغما میکردند با تلمبه بنزین پاشیده آتش می زدند. هنگامه دلگداز شکفتی بود. یکدسته بر روی خاک درخون طپیده جان می سپردند. یک دسته در دست دشمن اشک از دیده میباریدند و یا از درد زخم می نالیدند. روسیان نیز فیروزانه بکار خود میپرداختند. افسوس! چون آن خانه را آتش زدند بخانه های دیگر آن خاندان که کسانش گریخته بودند پرداخته بآنها نیز آتش زدند و تا نزدیک غروب گرم این کارها بودند و سپس گرفتاران را برداشته با خود بیاباغ بردند و در آنجا زخمیان را جدا کرده به بیمارستان فرستادند و دیگران را که بیشتر زن و بچه بودند در گوشه ای که نشیمن خانواده های باغبانان بود (*) جا دادند.

(*) باغ شمال بسیار بزرگ است. همیشه چندین باغبان در آن کار می کردند و اینان در خود باغ خانه و نشیمن می گرفتند روسیان نیز آنان را بیرون نکرده بودند و کسانی را که در این جنگ دستگیر می کردند در خانه های ایشان جا میدادند.

چون خانه های ختایان بباغ شمال نزدیک است و در آن میان که این داستان دلگداز در خانه های ایشان رخ میداد سراسر شهر پراز شور و غوغای جنگ میبود مجاهدان از پیش آمد در آن هنگام آگاهی نیافتند و کر نه از شتافتن بیاری ایشان باهر سختی که داشت باز نمی ایستادند. پس از غروب که آتش جنگ فرونشست آگاهی از داستان پیدا کردند و این زمان روسیان از آنجا خود را بیاغ کشیده بودند.

این درندگی ها اثر خود را بخشیده از امروز در شهر حال دیگری پدید آمد. مردم بر خاندانهای خود ترسیده در کار خود فرو ماندند و چنانکه شیوه درماندگانست زبان بشکایت از مجاهدان باز کردند و بسیاری از پیشروان دستشان از کار بازماند. امروز ضیاء الدوله تلگراف پایین را بتهران فرستاد:

« امروز سه ساعت بغروب مانده شروع شلیک از طرف ارمنستان قزاق و سالدات گذاشتند هر کسی از بزرگ و کوچک و طفل می بینند میزنند و همچنین از طرف باغ شمال که هست هر کس میخواهد بیرون بیاید قشون روس از باغ می زنند چون امروز هم ارتباط نیست و از حیزامکان خارج است این تلگراف را بواسطه سیم تلفون بتگرافخانه کمپانی گفتم و عرض می کنم هر چه شهرت داده اند بی اساس است و ابداً اینطورها نیست که باولیای دولت عرض کرده اند شبانه دو نفر نظمی و ژاندارم را کشته و صبح (۶) هجوم آورده وارد اداره نظمی شده هر کس مصادف شد زدند و اکثر اشخاص را زخمی و لخت کردند تا کار با اینجا رسید الان هم داخل خانه ها شدند از طفل وزن هر که دیدند میکشند با این حال با قونسول نمیتوانم ملاقات کنم و از اینطرف هم جز دفع اقدام نیست ضیاء الدوله »

چون روسیان پراکنده میکردند که جنگ را مجاهدان آغاز کرده اند و تهران نیز این را باور می کرد و بیایبی دستور می فرستاد مجاهدان دست از جنگ بردارند و ضیاء الدوله با قونسول دیدار کرده پیش آمد را با گفتگو بیان آورد اینست ضیاء الدوله این پاسخها را میدهد.

شب یکشنبه برای تبریز یکشب پراکنده بود. فردا یکشنبه دوم دیماه باز جنگ آغاز شد. امروز مجاهدان دلسوزانه کوشیده بر آن بودند باغ را از میان بردارند

و بیکبار ریشه روس را از شهر بکنند و این کار دشواری نبود و اگر جلو گیری نمی شد بیکمان در یکی دو روز آن را پیاپی می زسایندند . ولی چنانکه گفتیم حال شهر دیگر شده و امروز آواز های دیگری از پشت سر بر میخاست . بیم درندگی روسیان مردم را بدور اندیشی واداشته بیشتر ایشان از جنگ بیزاری نشان می دادند . امروز بار دیگر قونسول روس بهمراهی قونسول های دیگر با ثقداالاسلام و ضیاء الدوله و



۲۰- مشهودی محمد علیخان واسد آقا خان

نمایندگان انجمن گفتگوی رها کردن جنگ را می کردند و نتیجه این گفتگوها بود که پیش از غروب مجاهدان ناگزیر شده از کوشش باز ایستادند و بدینسان روسیان از تنگنا بیرون آمدند. از فردا نیز یکرشته پیش آمدهای دیگری رخ داد که باید آنها را جدا گانه یاد نمایم .

بیرون رفتن مجاهدان از شهر و دیگر پیش آمده ها

چنانکه دیدیم جنگ راروسیان آغاز کردند و مجاهدان ناگزیر شده بنگهداری خود و شهر پرداختند این چیز روشنی است که روسیان مجاهدان و آزادیخواهان تبریز را سنگ راه سیاست خود می بنداشتند و همی خواستند اینان را از میان بردارند و اگر مجاهدان دست نگشادندی بازروسیان ایشان را آسوده نگذارند و آن نتیجه ها که پس از جنگ مجاهدان پدید آمد (از کشتن آزادیخواهان و دست گزاردن بروی آذربایجان و مانند این) با اندک کمی پدید آمدی. اینست چون روز نخست شادروانان ضیاءالدوله و ثقة الاسلام و نمایندگان انجمن از شیخ سلیم و نوبری و حاج ناصر حضرت و حاج سیدالمحققین و دیگران که بیشتر ایشان مردان خونسرد و دور اندیشی بودند و بیگمان از نیرومندی دولت روس آگاهی درستی داشتند باهم نشستند، اینان نیز چاره جز در جنگ ندیدند و آن نوشته را بامیر حشمت دادند.

از لغزش های اندیشه آدمیست که چون کسی کاری را بیابان نرساند زبان بنکوهش او باز کنند و بد نیکیهای او نیز رخت بدی پوشانند. در این پیش آمد نیز چون آزادیخواهان تبریز ناگزیر شده از شهر بیرون رفتند و سپس روسیان مردان ارجمندی همچون ثقة الاسلام و شیخ سلیم و ضیاء العلماء و دیگران را بدار کشیدند و چندین سال دست بروی آذربایجان نهادند که هر گاه جنگ جهانگیر اروپا رو ندادی و دولت امپراتوری روس بر نیفتادی شاید باسانی آذربایجان آزادشده. از اینجای بیشتر مردم امیر حشمت و یاران او را در این پیکار با روسیان گناهکاری می شمارند و نکوهش می کنند. ولی ما میدانیم که در آن روز چاره جز جنگ نبود. آن سررشته داران که

در تهران نشسته تبریز را در آن پیکار کناهاکار می‌شمردند و بیایبی دستور می فرستادند جنگ نکنید جز در بند پیشرفت کار خود نبودند و غم مردم یا کشور را نمی‌خورند و ما دیدیم چنان سر گرم دلجویی از روسیان بودند که تلگرافهای ضیاء الدوله و کار گزار را بر است نمی‌داشتند .

آن زور گویهای روس هر غیر تمندیرا از جان سیر می ساخت و نابجا بودی که تبریزیان بیکبار بر روسیان بشورند و خون آنان را بریزند و تبریز از نخست بچنان مردانگی آماده می‌ایستاد . چیزی که هست هیچگاه نمی‌خواست بچنان کاری بتهایی برخیزد . این بیباکی هرگز از تبریزیان سر نزدی .

این پیکار را روسیان پیش آوردند و تبریزیان جز نگره‌داری خود را نمی‌خواستند و سختی کار در اینجا بود که از یکسو مردانگی نموده بر سر دشمن می‌کوفتند و از یکسو بجای شادمانی نتیجه انجامین آن مردانگی‌ها را بیاد آورده خون دل می‌خورند . آروز که اسد آقا خان در مهاده مین بر قزاقان دست یافته يك سر کرده را کشت و شست تیر از دست ایشان گرفت و مجاهدان اسبها و افزارها را بتاراج آوردند بیچاره ضیاء الدوله ناگزیر شد از یکسو بجوان دلیر آفرین خواند و از یکسو ناتوانی دولت ایران و دزاهنگی دولت روس را بیاد آورده افسوسها خورد .

مستر تورنر انگلیسی که چند ماه پس از این جنگ بتبریز رسیده و آگاهیم‌ادر باره پیش آمد بدست آورده و برشته نگارش کشیده او پس از آنکه جنگ روز نخست و دلیری و چیرگی مجاهدان را ستوده میگوید : « بیکبار کرد سالدات را گرفتند و تا دیری روسیان سپرده رحم ایشان بودند که بیست تن بیست تن در راهها میکشتندشان... » سپس می‌گوید : « ایرانیان خانه‌هایی را که در پیرامون لشکر گاه روسیان بود گرفتند و پیاپی از کنارهای لشکر گاه می‌بریدند ولی بقونسولخانه روس بسیار کم میبرداختند . » میگوید : « اگر اینان يك فرمانده کاردانی داشتندی قونسولخانه را گرفته همروسیان را از شهر بیرون کردند . می‌گوید : « چنین پیداست که ایشان با يك هوس کوری بکار برخاستند و همی‌خواستند از روسیان هر چه بیشتر کشند و در اندیشه ایستادگی و یا فشاری کمتر بودند . » این گفته‌های مستر تورنر از آنجاست که از درون کارها

آگاهی نداشته و این ندانسته که مجاهدان در سه روز نخست جز بنگهداری خود نمی-
 کوشیدند. بویژه با تلگرافهای پیاپی که از تهران می رسید و دست و پای ایشان را
 می بست. با اینحال جهت نداشت بقونسول گری پردازند. اما کشتن روسیان این راست
 است که از ایشان بسیار کشتند و آنچه دانسته شد تا روز چهارم تا هشتصد و پنجاه
 تن از ایشان کشته بودند ولی همه اینها در میان جنگ و بنام بر گردانیدن ایشان بیاب
 بود و در هر کجا تا می توانستند راه گریز را بازمی گزاردند تا ناگزیر از کشتن نباشند.
 اینکه روسیان می گفته اند مسالدهاتهارازنده گرفته با شکنجه میکشند دروغ
 بیجاست، و ما با همه پرسش و جستجو هیچ نشدیدیم مسالدهاتی زنده بدست افتاده و او را
 کشته باشند. تنها چندتن مسالدهات زنده بدست مشهدی محمد عموغلی کلانتر سر خاب
 افتاد که همه را در جای ایمنی نگهداشت و پس از پایان جنگ آورده بلسکر گاه
 رسانید و به امید همین نیکی همچون دیگران از شهر نگریخت و روسیان نخست
 زینهارش دادند و داروغه بازارش کردند ولی پس از چند ماه او را نیز با دست صمد
 خان کشتند.

چنانکه گفتیم تبریزیان ناگزیر شده بکار برخاسته بودند ولی به هر گاه می یاد
 پایان پیش آمد و فشاری را که از آن راه بدولت ایران توانستی رسید افتاده از تندروی
 باز می ایستادند. این جمله مستر نورنر بسیار بیجاست که مینویسد: «هیچ چیزی
 باندازه فیروزی خودشان ایشان را نمی ترسانید». این حال را برای تبریز کار ندانی و
 ناپاکدرونی سر رشته داران تهران پیش آورده بود.

آری چون روز سوم روسیان آن درندگی را از خود نمودند جهان در چشم
 مجاهدان تار شد و روز چهارم بر آن بودند که باغ شمال و قونسولگری را بگیرند و
 ریشه روسیان را از شهر براندازند و هر چه بادا باد. چنانکه مستر نورنر گواهی داده
 این کار را باسانی توانستندی کرد. لیکن چنانکه گفتیم امروز از پشت سر آوازهای
 دیگری بر میخواست.

از یکسو روسیان خود را در تنگنا دیده امروز روی نرمی نشان میدادند و
 قونسول ایشان گفتگو از آشتی میکرد و این جز نیرنگی نبود و قونسول میخواست

جلو جنگ را نگهدارد تا لشکر های ایروان و تفلیس که در راه بودند برسند و ای تبریزیان چون از آن لشکرها آگاهی نداشتند سخن قونسول را از روی راستی می پنداشتند. از یکسو نیز سرگذشت خانواده ختایی و کشتار بیچارگان رسته شکیبایی را از دست شادروان ثقة الاسلام گرفته آن مرد غیرتمندی که دو روز پیش پشتیبانی از جنگ می کرد و چنانکه سپس روسیان مدعی شدند بارومی نامه نوشته مردم آنجا را بروسیان می شورانید امروز بسختی از جنگ بیزاری مینمود و عمامه خود را بر زمین می زد. گذشته از اینها تلگرافهایی که از تهران بضیاءالدوله میرسید او را در تنگنا گزارده و او نیز دل خود را باخته یا فشاری برای دست کشیدن از جنگ مینمود.

اگر چه در چنین هنگامها یکی از راه های چاره اینست که بکوشند و کار را هر چه بزرگتر گردانند. تبریز نیز اگر روسیان را از شهر بیرون کردی کار بزرگتر شدی و لشکرهایی که دوباره می رسیدندی هر چه بیشتر بودندی تبریز یکماه در برابر آنها ایستادگی توانستی. چیزیکه هست با آن حال تهران که مجلس را بسته ورشته بیگبار بدست ناصرالمملک و همراهان او افتاده بود و اینان از پراکنده شدن خبرها نیز جلو گیری میکردند از آن ایستادگی تبریز هم نتیجه درستی بدست نیامدی. گذشته از اینکه روسیان در آن یک ماه بدیده ها و آبادیهای بیرون شهر صد گزند رسانیدندی، کویا شادروان ثقة الاسلام اینها را می اندیشید که در پاسخ امیرحشمت و دیگران می گفت: اگر بتوانیم بهتر است راه جلفا را ببندیم تا روسیان نتوانند گذشت. نداینکه در درون شهر با ایشان جنگ کنیم.

باری روز یکشنبه قونسول روس با گاهی قونسولهای دیگر گفتگوی آشتی می کرد و این بود هنگام پسین جنگ فرو نشست. شب دو شنبه برای تبریز یک شب اندیشناکی گذشت. هر کسی اندیشه دیگری می کرد. روز دوشنبه سوم دیمه (سوم محرم) دیگر جنگ نبود. امروز بار دیگر گفتگوی آشتی پیش می رفت. چنین نهادند که مجاهدان که جنگ کرده اند تفنگهای خود را بسپارند و پی کارهای خود روند و بایشان زینهار داده شود و یا اگر خواستند شهر را گزارده بیرون روند. ضیاءالدوله همچنان در کار نایب الایالکی بماند. روسیان خاندان ختایی و دیگر دستگیر شدگان

را رها سازند. این بود نتیجه گفتگو که هر دوسو بآن خرسندی دادند. امیرحشمت و یاران او خرسندی نداشتند و راستی اینست که باور نمیکردند روسیان بر سر پیمان خواهند ایستاد و میخواستند جنگ راهمچنان پیش برند. ولی چنانکه گفتیم ثقة الاسلام و ضیاء الدوله و نمایندگان انجمن و دیگران بنام نگهداری خاندان های بیگناه از گزند و بنام فرمانبرداری از دستور دولت پافشاری میکردند.

پسین امروز قونسول روس بیاغ شمال رفت تا با رئیس لشکر روس گفتگو کند و چون بایستی از میان دسته های مجاهدان بگذرد بیرق سفید بالای درشکه افراشته یکن هم از ایرانیان (از کارکنان کار گذاری یا از کسان ثقة الاسلام) با او نشست و چون در رفتن و برگشتن چشمش برده مجاهدان می افتاد و آن سامان و استواری در کار آنان میدید و آن چهره های مردانه را تماشا میکرد دل تیره اش بتکان آمده بارها شگفتی مینمود و آفرین میسرود. با آن خشم و کینه که همه را با روسیان بود و با آن پیشرفتی که مجاهدان پیدا کرده و روسیانرا زیر دست آورده بودند همینکه دستوراز ضیاء الدوله و امیر حشمت رسیده بود بیکبار دست از جنگ کشیده و یک تیر بیجا نیانداخته بودند. ولی در همانحال جایگاه خود را استوار میداشتند و با آنکه از چند روز باز همه در جنگ وزد و خورد بسر داده بودند و همگی از رهگذر خانه های خود دل نا آسوده میداشتند کسی آن نمیکرد سنگر را رها کند و بخانه خود یا پی کار دیگری رود.

شب سدشبه انجمنی (گویا در خانه حاج سیدالمحققین) از ضیاء الدوله و بیشتر نمایندگان برپا گردیده و امیر حشمت و پاره سردستگان مجاهدان نیز با تاجدار آمدند. ضیاء الدوله چگونگی را آگاهی داد و با مجاهدان چنین گفت: شما یا از شهر بیرون شوید و یا تفنگها را سپرده و بکارهای دیرین خود پردازید. یک انجمن اندوه انگیز و دلکدازی بود. گفتگو فراوان شد و سرانجام مجاهدان ناگزیر شدند کردن بگزارند و شبانه بسر دستگان مجاهدان در کردا کرد باغ شمال آکھی دادند. بهنگامیکه چهار روز پیایی جانفشانیها کرده و چندین تن از دلیران بنام و صد ها از دیگران را قربانی داده و کنون باین نتیجه رسیده بودند که دشمن را در چنگ می -

داشتند ناگزیر شده آن را رها کردند. رها کردند که آنهمه گزندها و نامردیها که خواهیم دید از دست او بینند.

سه شنبه چهارم دیماه (چهارم محرم) تبریز را يك روز آشفته در همی بود و پایانش نیز بترس و سراسیمگی انجامید. مجاهدان و سردستگان آزادی بتلاش افتاده نمی‌دانستند چه باید کرد. بسیاری از ایشان خانه و زندگی در تبریز می‌داشتند و دل از زنان و فرزندان خود نمیکندند و از آنسوی برجان خود ایمن نبودند. بیشتر ایشان نیز دست تپی داشتند. زیرا از چندین ماه کوشیده و یولی نگرفته بودند و این نمونه غیرت و پاکدامنی ایشان بود که باچنان تنگدستی در آن چند روز که بانکهای دوس و انگلیس و ملیونها دارایی دیگران را در زیر دست داشتند چشم بسوی آنها باز نکردند و بدانسان که بود کزاشتند و گذشتند و اینهنگام از تهیدستی ناگزیر بودند که از شهر بیرون نروند و خواهیم دید که بیشتر ایشان قربانی غیرت و درستکاری خود شدند.

در آغاز روز ضیاء الدوله بعالی قاپو آمده بکار پرداخت و بمردم آگهی داد که آرامش روی داده و هر کسی بکار خود پردازد. آقایان امیر حشمت و بلوری که در این چند روز و شب همه در عالی قاپو می‌زیستند از آنجا بیرون آمده آهنگ شکلاان کردند که در آنجا با دیگر سردستگان فراهم نشینند و در کار خود بسکالتش پردازند. بازارها اندکی باز شده و کمان میرفت دیگر آرامش خواهد بود که در این میان ناگهان غوغای نوینی در شهر پدید آمد، غوغاییکه باید ننگ تاریخ آذربایجان نامید. تبریز پس از آن مردانگیهای تاریخی میبایست از ننگین کاریها نیز بهره داشته باشد و آغاز آنها این غوغا بود.

گفته‌ایم در تبریز دسته ابوهی دشمن مشروطه و هوا خواه محمد علیمیرزا بودند و کسانی از ایشان در پی چیرگی روسیان باز کشت محمد علی را امید میداشتند. از آنسوی دسته‌ای از ملایان پس از مشروطه بازار خود را سرد یافته و افتادن آن را اکر چه با دست روس باشد، آرزو میکردند و اینان جز از ملایان اسلامیة بودند که آشکاره با مشروطه دشمنی کرده و از شهر بیرون رفته ولی بیروان ایشان نیز در شهر در اینهنگام